

((سوزان-لوری پارکس (Suzan-Lori Parks) نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس و فیلمنامه‌نویس برجسته آمریکایی است که در **۱۰ مه ۱۹۶۳** در فورت ناکس، کنتاکی متولد شد. او دوران کودکی خود را به دلیل شغل نظامی پدرش در آمریکا و آلمان سپری کرد. تحصیلاتش را در **کالج ماونت هولیوک** در رشته ادبیات انگلیسی و آلمانی به پایان رساند و تحت تأثیر **جیمز بالدوین** به سمت نمایشنامه‌نویسی گرایش پیدا کرد)).

این‌ها را می‌توان در هر مرجع آمریکایی دربارهٔ نمایشنامه‌نویسان معروف پیدا کرد. اما شاید تعریف درست‌تری از او چنین باشد: او یک زن سیاه‌پوست است. همین کافی است تا جایگاهش را در تاریخ ادبیات روشن کند. اگر از کسی پرسید چه کسی در سال ۲۰۰۲ جایزهٔ پولیتزر را برد، احتمالاً مکث می‌کند یا یادش نمی‌آید. اما اگر بگویید «زنی سیاه‌پوست در آن سال برنده شد»، ناگهان بحث شروع می‌شود؛ دربارهٔ چرایی این اتفاق، نقدها و واکنش‌ها. همین خودش نشان می‌دهد که فراموش کردن این بُعد هویتی با این بهانه که «نگاه نژادپرستانه نباید مهم باشد» بیشتر شبیه یک دروغ است تا واقعیت.

در طول سال‌ها، نقدهای مختلفی به پارکس وارد شده است: بعضی می‌گویند او همانند نویسندگان جریان اصلی آمریکا می‌نویسد، برای خوشایند مخاطب سفیدپوست، نه از دل تجربهٔ یک زن سیاه‌پوست. نقدی که بی‌شباهت به آنچه سال‌هاست (نه چندان بی‌راه) دربارهٔ هاروکی موراکامی و امثال او شنیده می‌شود نیست. از سوی دیگر، گروهی نیز به گرایش واضح او به فمینیسم رادیکال ایراد می‌گیرند؛ شاخه‌ای از فمینیسم که همواره بحث‌برانگیز، حاشیه‌ساز و البته نوآور بوده است.

بخش بزرگی از شهرت پارکس نیز به خاطر **بازی‌های زبانی خاص** اوست؛ شیوه‌ای که به نوشته‌ها و نمایشنامه‌هایش رنگ و بوی تازه‌ای می‌دهد و آن‌ها را از تئاتر رایج متمایز می‌کند. برای همین، من در این

پروژهٔ کلاسی تصمیم گرفتم با نگاهی درهم‌تنیده به سه وجه مهم نوشتار او، و با تمرکز ویژه بر نمایشنامهٔ **«در خون»** (In the Blood)**، شناخت مختصری از او ارائه دهم .

خلاصه نمایشنامه در خون

هستر زنی بی‌خانمان و بسیار فقیر است که به همراه پنج فرزند خود، هر کدام از پدرانی متفاوت، زیر یک پل زندگی می‌کند. نمایش روایت تلاش‌های او برای فراهم کردن زندگی‌ای بهتر برای فرزندان و درگیری او با پدران، مددکاران اجتماعی و دیگران است.

هستر شخصیتی معصوم و ساده‌دل است که با وجود شرایط سخت، همواره رویای سوادآموزی و بهتر کردن سرنوشت فرزندان را دارد. دیوار زیر پل یادآور تلاش مداوم اوست؛ تخته‌ای برای زبان‌آموزی و هم‌زمان محلی برای اعمال خشونت جامعه. (در آغاز نمایش کلمه‌ی «هرزه» را می‌بینیم که روی دیوار نوشته شده است.)

فرزندان: وراج، زیبا، قلدر، بچه، دردسر. هرکدام با خصلتی اصلی شخصیتشان نامیده شدند. خصلتی که از پدرانشان به ارث بردند.

کشیش – پدر: واعظ مذهبی‌ای که در ظاهر نصیحت‌گر و راهنماست، اما در عمل از او سوءاستفاده‌ی جنسی می‌کند. بخشی از واعظ‌های او درباره‌ی کمک به فقر است، اما هیچ‌گاه مسئولیت فرزندش (وراج) را نپذیرفت و کمکی به هستر نکرد.

چیلی – پدر: یکی از پدران فرزندان که پس از سال‌ها بازمی‌گردد. ابتدا وعده‌ی ازدواج و حمایت می‌دهد، اما وقتی با واقعیت زندگی هستر و فرزندان روبه‌رو می‌شود، از او روی‌گردان می‌شود.

پزشک_ پدر: وانمود می‌کند که می‌خواهد به هستر کمک کند، اما در نهایت به دنبال لذت و سود شخصی است.

دوست قدیمی، همسایه و نهادهای اجتماعی: هر کدام به شکلی بی‌رحمانه هستر را مسئول بدبختی‌هایش معرفی می‌کنند.

نمایش با مونولوگ‌هایی همراه است که در آن شخصیت‌ها رازهای درونی خود درباره‌ی هستر را آشکار می‌کنند. این مونولوگ‌ها نشان می‌دهند که جامعه زنان فقیر و مادران تنها را مقصر وضعیت می‌داند، در حالی که ساختارهای اجتماعی خود عامل اصلی فشار هستند.

در پایان، فشارهای مداوم و شکست‌های پیاپی، هستر را به فروپاشی روانی و خشونت می‌کشاند. در اوج خشم، او یکی از فرزندان خود (وراج) را از شدت استیصال می‌کشد.

در خون، داغ ننگ، سوزان لوری پارکس و فمینیسم

این نمایشنامه اقتباسی روشن از رمان _داغ ننگ_ نوشته‌ی ناتانیل هاتورن، نویسنده‌ی آمریکایی قرن نوزدهم است. این شباهت با نام‌گذاری شخصیت هستر و تمرین حرف A که همواره بر دیوار خانه‌ی هستر نقش بسته، پررنگ‌تر می‌شود.

در _داغ ننگ_، هرچند از خیانت و روابط جنسی آزادانه‌ی هستر حمایت نمی‌شود، اما هاتورن به روشنی واکنش جامعه نسبت به او را نقد می‌کند. هستر زنی است که تلاش دارد به دیگران کمک کند، مادری خوب برای فرزندش باشد و اشتباه خود را جبران کند. (اشتباهی که در غیاب همسر رخ داده، چراکه در حضور او هاتورن قادر نبود از شخصیتش در جامعه‌ی پیوریتن دفاع کند.) کشیش، پدر فرزند هستر است و نمادی روشن از دورویی جامعه و قوانینش؛ قوانینی که حتی قانون‌گذاران هم از آن تخطی می‌کنند. کشیش درگیر عذاب وجدان

است: چرا باید خوشبخت باشد وقتی هستر رنج می‌کشد؟ _داغ ننگ_ مانیفستی برای بخشندگی است. حرف A که نماد خیانت بود، به نماد توانایی و مهربانی تبدیل می‌شود و کشیش نیز با اعتراف به گناهانش بخشوده می‌شود.

اما نگاه سوزان لوری پارکس به شخصیت هستر رادیکال‌تر است؛ نگاهی ناشی از ناامیدی، بدبینی به جامعه و تأثیر گرفته از ایده‌های جنسی فمینیست‌های رادیکال. پارکس فرزندآوری و روابط متعدد هستر را امری غیراخلاقی نمی‌داند. او برای هستر حقی طبیعی در فرزندآوری و تشکیل خانواده قائل است و او را مسئول فقرش نمی‌داند. جامعه به هستر اجازه‌ی ازدواج، سوادآموزی یا حتی یک زندگی متوسط نداده؛ چرا باید حق داشتن خانواده را نیز از او بگیرد؟ در مونولوگ پایانی هستر این مسئله روشن بیان می‌شود :

«نباید بچه‌دار می‌شدم... نه، البته که باید بچه‌دار می‌شدم. باید هزاران بچه می‌آورد. ارتشی از بچه‌های خودم».

پارکس نقدی آشکار بر مفاهیمی چون ازدواج و به‌طور کلی چهارچوب‌مند کردن روابط جنسی دارد. این مسئله در قصه‌ی خوابی که هستر برای فرزندانش تعریف می‌کند هم شنیده می‌شود :

پرنسسی در قلعه‌ای زندانی است و نمی‌تواند برای یافتن همسر بیرون برود. ناچار در پنجره می‌ایستد و خواسته‌اش را فریاد می‌زند. پنج شاهزاده (تیزهوش، جون‌سخت، وحشی، خوشگل و قندعسل) نزد او می‌آیند، اما پرنسس می‌گوید نمی‌تواند هر پنج‌تای آن‌ها را انتخاب کند. سپس به یاد می‌آورد که می‌تواند قانون را تغییر دهد! پس با هر پنج نفر ازدواج می‌کند و پنج فرزند (وراج، بچه‌قلدر، دردسر و زیبا...) می‌آورد.

این مسئله صرفاً به معنای آزادی جنسی یا توانایی ازدواج با چند نفر نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی وضعیت زنی فقیر و سیاه‌پوست است که کنترلی بر زندگی‌اش ندارد. او برای برآوردن نیازهایش ناچار به چندین مرد وابسته می‌شود. در حالت ایده‌آل پرنسس با پنج شاهزاده است؛ در حالت واقعی هستر با پنج مردی که رهایش کرده‌اند.

پارکس را می‌توان با توجه به عقاید و سوگیری‌هایش در دسته‌ی فمینیست‌های رادیکال قرار داد، هرچند در مسئله‌ی فرزندآوری از آنان فاصله می‌گیرد. فمینیسم رادیکال غالباً بر این باور است که زن تا زمانی که فرزند

می‌آورد آزاد نیست، اما پارکس عقیم کردن هستر توسط مددکاران را جنایتی می‌داند و حق او برای فرزندآوری را مسلم می‌شمارد. مردانی که از بدن او سوءاستفاده کرده و رهایش کرده‌اند، مجرم‌اند، نه هستر.

مردانی که هستر با آن‌ها رابطه داشته از هر گروهی هستند: زنی در موقعیتی مشابه او، مددکار و همسرش، پزشک و کشیش. این نشان می‌دهد که میل جنسی بی‌مرز است و در همه‌ی طبقات اجتماعی وجود دارد، اما تنها کسی که مجازات می‌شود هستر است.

در نهایت، هستر پسر کوچکش (فرزند کشیش) را به نام وراج می‌کشد، زیرا او بی‌وقفه فحش نوشته‌شده بر دیوار «هرزه» را تکرار می‌کند. در _داغ ننگ_ پرل، فرزند هستر، نمادی از معصومیت است و در نهایت از حمایت برخوردار می‌شود. اما در اینجا فرزند هستر خود بازتولیدکننده‌ی همان ننگی است که جامعه بر پیشانی او زده است. هستر چاره‌ای نمی‌بیند جز این که خشم و ناعدالتی را بر سر تنها کسی که توان کنترلش را دارد فرو بریزد: فرزندش.

نگاه پارکس به جامعه و مسائل زنان شاید بیش از حد سیاه‌نمایانه به نظر برسد و گاه با بی‌توجهی به مسئولیت شخصی هستر در فرزندآوری، تصویری ساده و راه‌حلهایی رادیکال و غیرعملی ارائه دهد. اما نباید این نمایش‌نامه را مانیفستی برای راهکارهای اجتماعی دانست، بلکه باید آن را تلاشی برای بیان تجربه‌ای پیچیده دید: تجربه‌ی مادری مجرد، فقیر و سیاه‌پوست که مادر بودن را دوست دارد، اما هرگز حقی از آن خود نداشته؛ حتی در سطح ابتدایی فرزندآوری.

نباید فراموش کرد که فرزندآوری بیش از حد، همواره به‌عنوان باری سنگین بر گردن زنان سیاه‌پوست نقد شده است.

بازی‌های زبانی در آثار سوزان-لوری پارکس

۱. استفاده از عناصر غیرزبانی در زبان

پارکس بارها تأکید می‌کند که برخی دیالوگ‌ها باید آرام‌تر گفته شوند یا حتی می‌توانند ناگفته بمانند. او عناصری مثل شدت صدا، سکوت، و تکرار را که ذاتاً «زبانی» نیستند، به عنوان بخش اصلی زبان وارد اثر می‌کند.

سکوت: سکوت در آثار او تنها مکثی نمایشی نیست (مثل سکوت در تئاتر ابزورد)، بلکه همگام با معماری صحنه و شخصیت‌پردازی عمل می‌کند. در صحنه‌ی اول، چینش بازیگران و سکوت آن‌ها حامل اطلاعاتی درباره‌ی نقش‌هاست، حتی پیش از گفتارشان.

میزانسن: بارها به نحوه‌ی ایستادن بازیگر هنگام بیان دیالوگ اشاره می‌کند. بدن و جای‌گیری شخصیت‌ها روی صحنه فقط حضور فیزیکی نیست، بلکه خودش بخشی از زبان و ابزار بیان است.

۲. تکرار و بازنگری (Rep & Rev)

این تکنیک که از ریتم جز و بلوز الهام گرفته شده، شامل تکرار یک جمله، عبارت، سکوت یا حرکت بدنی است؛ اما با تغییرات بسیار اندک.

این تغییرات کوچک معنای جمله را بازتعریف می‌کنند و باعث می‌شوند معنای جدیدی به تدریج شکل بگیرد.

پارکس از این تکنیک در دیالوگ‌ها استفاده می‌کند، مشابه با فرم رابرت ویلسون در کارگردانی، اما در سطح زبان.

اهمیت تاریخی: جز و بلوز، فرم‌های موسیقایی بنیاداً سیاه‌پوستانه‌اند. پارکس با این کار زبان و ریتم نمایش را به فرهنگ سیاهان پیوند می‌زند.

۳. مونولوگ‌های اعترافی

هر شخصیت در جایی از نمایش مونولوگی دارد که درباره‌ی خودش توضیح می‌دهد. این مونولوگ‌ها اما همیشه صادقانه نیستند:

بعضی اعتراف‌ها دروغ یا «خودنمایی» هستند (مثل مونولوگ‌های کشیش).

برخی پر از تناقض‌اند، چون شخصیت هنوز به هویت یا کیستی خود آگاه نشده است.

این مونولوگ‌ها بیشتر شبیه جریان افکاری ناتمام‌اند، نه تحلیل‌های کامل و منسجم.

۴. همسرایان

در چند صحنه، مونولوگ‌هایی وجود دارد که همه‌ی شخصیت‌ها آن را تکرار می‌کنند؛ گاهی حتی به شکل اول شخص.

این بخش‌ها کارکردی شبیه همسرایان یونانی دارند، اما نه برای بازتاب حقیقت؛ بلکه برای بازنمایی نگاه جامعه به هستر.

دیدگاه جمعی هم مانند دیدگاه فردی شخصیت‌ها متناقض است، اما نهایتاً همگی در محکوم کردن هستر هم‌صدا می‌شوند.

۵. لکنت، تکرار و شکست زبانی

این ویژگی بیشتر در دیالوگ‌های هستر و خانواده‌اش دیده می‌شود. زبان شکسته و پر از تکرار، بازتابی از موقعیت دراماتیک و ناتوانی آن‌ها در بیان کامل خود است.

۶. دیوار

دیوار پشت خانه‌ی هستر فقط یک عنصر صحنه‌آرایی نیست، بلکه بخشی از زبان نمایش است:

دیوار خیابان است، پس زبان جمعی و اجتماعی را بازتاب می‌دهد.

روی آن فحش‌هایی به هستر نوشته شده، اما هم‌زمان محلی برای تمرین نوشتن و یادگیری اوست.

این دیوار یادآور همیشگی ننگ، فقر و آرزوی سوادآموزی هستر است. آرزویی که هرگز از حرف اول الفبا جلوتر نرفت.

۷. حساسیت زبانی

پارکس برای هر شخصیت زبانی خاص و متناسب با هویت او انتخاب می‌کند:

بچه‌ها: ریتمیک‌تر، پرجنب‌وجوش‌تر

هستر: شکننده و پر از تردید.

کشیش: محکم و مرتب.

مددکار: پر از شرم. (روابط جنسی‌ای که همراه با همسرش با هستر داشتن و آگاهی بر این که بر سرنوشتش مسئوله)

پزشک: زبان پیچیده و آشفته .

این دقت زبانی باعث می‌شود هویت اجتماعی و روانی هر شخصیت از خلال گفتار او شکل بگیرد.

جمع بندی

سوزان لوری پارکس به عنوان نویسنده‌ای معاصر و به عنوان اولین نسل زنان سیاه پوستی که صدایی چنین رسا و جهانی کسب کردند تلاش بر بازتعریف مفاهیمی قدیمی دارد. بازی‌های زبانی و فرمیک او بیش از آن که در خدمت زیبایی‌شناسی و فرم محض باشد، در خدمت باین کردن بهتر مفاهیمی هستند که به دنبال بیانشان است و داستان‌هایی اجتماعی را برای تعریف بر می‌گزیند .

بخش اول :

نمایشنامه در خون "in the blood"

هستر زنی بی‌خانمان و بسیار فقیر است که به همراه پنج فرزند خود، هر کدام از پدرانی متفاوت، زیر یک پل زندگی می‌کنند. نمایش روایت تلاش‌های او برای فراهم کردن زندگی‌ای بهتر برای فرزندانش، و درگیری او با پدران، مددکاران اجتماعی، و... است.

**** هستر*** شخصیتی معصوم و ساده‌دل است که با وجود شرایط سخت، همواره رویای سوادآموزی و بهتر کردن سرنوشت فرزندانش را دارد. دیوار زیر پل یادآور تلاش مداوم اوست که در طی نمایش تبدیل به تخته‌ای برای زبان‌آموزی شده. و البته تخته‌ای برای اعمال خشونت جامعه (در آغاز نمایش کلمه‌ی هرزه را می‌بینیم که روی دیوار نوشته شده

کشیش - پدر: واعظ مذهبی‌ای که در ظاهر به او نصیحت و راهنمایی می‌دهد، اما در عمل از او سوءاستفاده جنسی می‌کند. نیمی از واعظ‌های او راجع به کمک به فقرا و... است اما هرگز مسئولیت فرزندش (وراج) را نپذیرفت و کمکی به هستر نکرد .

چیلی - پدر: یکی از پدران فرزندان که پس از سال‌ها بازمی‌گردد. او ابتدا وعده‌ی ازدواج و حمایت می‌دهد، اما وقتی با واقعیت زندگی هستر و فرزندان روبه‌رو می‌شود، از او روی‌گردان می‌شود.

پزشک: وانمود می‌کند که می‌خواهد به هستر کمک کند، اما او هم فقط به فکر لذت و سود شخصی است.

دوست قدیمی، همسایه و نهادهای اجتماعی: هر کدام به شکلی بی‌رحمانه، هستر را مسئول بدبختی‌هایش معرفی می‌کنند.

نمایش با مونولوگ‌هایی همراه است که در آن شخصیت‌ها رازهای درونی خود دربارهٔ هستر را آشکار می‌کنند. این مونولوگ‌ها نشان می‌دهند که چگونه جامعه، زنان فقیر و مادران تنها را مقصر وضعیت می‌داند، در حالی که ساختارهای اجتماعی خود عامل اصلی فشار هستند.

در پایان، فشارهای مداوم و شکست‌های پیاپی، هستر را به فروپاشی روانی و خشونت می‌کشاند. در اوج خشم، او یکی از فرزندان خود (وراج) را از شدت خشم و استیصال می‌کشد.

این نمایشنامه اقتباسی روشن از رمان داغ ننگ نوشته‌ی هاثورن نویسنده آمریکایی قرن ۱۹م است. این تشبیه با نام گذاری شخصیت هستر به سان هستر داغ ننگ و تمرین حرف A که همواره بر دیوار خانه‌ی هستر نقش بسته پررنگ‌تر نیز می‌شود .

در رمان داغ ننگ، هر چند از خیانت و رفتارهای آزادانه جنسی هستر حمایت نشده؛ اما هاثورن به شکل واضحی بر واکنش جامعه بر او نقد می‌کند. هستر را زنی توصیف می‌کند که تلاش بر کمک به هممه‌گان دارد، مادری خوب برای فرزندش است، و در تلاش بر جبران اشتباه خود دارد. حتی اشتباهی که در غیاب همسر انجام شد (نه اشتباهی که در حضور او انجام شود زیرا در آن حال هاثورن توان دفاع از این شخصیت در جامعه پیوریتن را نخواهد داشت) کشیش پدر فرزند هستر است. نمادی روشن برای دو رو بودن جامعه و قوانینش. قوانینی که حتی قانون گذاران ممکن است از آن تخطی کنند. کشیش درگیر عذاب وجدان است، چرا باید خوشبخت باشد وقتی که هستر رنج می‌کشد؟ داغ ننگ مانیفستی برای بخشنده‌گيست. و در حقیقت نیز هستر بخشنده می‌شود

حرف A که نماد خیانت تبدیل به نماد توانایی و مهربانی می‌شود و کشیش با اعتراف به گناهانش بخشوده می‌شود .

نگاه سوزان لوری پارکس اما به شخصیت هستر نگاهی ردیکال‌تر است. نگاهی ناشی از ناامیدی و دید تیره به جامعه، و تاثیر گرفته از ایده‌های جنسی جدید فمینیست‌های رادیکال. پارکس فرزند آوری و روابط متعدد هستر را امری غیراخلاقی نمی‌شمارد. به هستر حقی طبیعی برای فرزند آوری و تشکیل خانواده می‌دهد و او را مسئول فقری که گریبانگیرش است نمی‌داند. جامعه به هستر اجازه‌ی ازدواج، و یا حتی سواد آموزی و زندگی‌ای در حد متوسط نداده. چرا باید حق داشتن خانواده را نیز از خود بگیرد. در مونولوگ انتهایی هستر این مسئله به روشنی بیان می‌شود: نباید بچه دار می‌شدم... نه البته که باید بچه دار می‌شدم باید هزاران بچه می‌آورد. ارتشی از چبه‌های خودم .

پارکس همچنین به ظاهر نقدی بر مفاهیمی چنان ازدواج و در کل چهارچوب مند کردن روابط جنسی دارد. این مسئله را می‌توان در قصه‌ی خوابی که برای فرزندانش تعریف می‌کند شنید .

داستان پرنسسی را تعریف می‌کند که در قلعه‌ای زندانی شده و توان بیرون رفتن و گشتن به دنبال همسری را ندارد بنابراین در پنجره ایستاده خواستهایش را فریاد می‌زند و منتظر است کسی به او پاسخ دهد(شاید نمادی باشد از زندگی زنانه که مجبور است منتظر بماند تا انتخاب شود، و کنترلی بر سرنوشت خود ندارد) پنج شاهزاده (تیزهوش، جون سخت، وحشی، خشگل، قند عسل) به سراغ او آمده اما هر کدام ویژگی مثبت خود را دارند. او با ناراحتی به آن‌ها می‌گوید که نمی‌تواند هر پنج تایشان را انتخاب کند. و بعد به یاد می‌آورد که او خود می‌تواند قانون را تغییر دهد! پس با هر پنج تای پسران ازدواج می‌کند و پنج فرزند(وراج بچه قلدر در دسر زیبا) می‌آورد ! به نظر نمی‌رسد مسئله پارکس به سادگی آزادی جنسی و توان او برای ازدواج با چند نفر باشد. بلکه مسئله این است که به عنوان زنی فقیر و سیاه پوست توان دیگری برای کنترل زندگی‌اش ندارد. و به عنوان فردی که نیازهای متعدد دارد باید برای مردان متعدد شود تا بتواند به نیازهای متعددش رسیدگی کند. که در حالت ایده‌آل پرنسسی می‌شود با پنج پدر برای پنج فرزندش و در حالت واقعی زنی که توسط پنج مرد رها شده و هرگز اجازه زندگی نداشته .

سوزان لوری پارکس را با توجه به عقاید و سوگیریهایش می‌توان در دسته‌ی فمینیست‌های رادیکال گنجانند هرچند تاکید اصلی فمینیسم رادیکال بر آن است که زن تا زمانی که فرزند آوری می‌کند آزاد نیست و باید بایستد تا فرزندآور کسی شود، هرچند سوزان این طور فکر نمی‌کند. عقیم کردن هستر توسط مددکاران را

جنایتی می‌داند. مردانی که از بدن او برای لذت سواستافده کرده و او را ترک می‌کنند را مجرم دانسته و حق او برای فرزند داشتن را مسلم می‌داند .

علاوه بر این مردانی که هستر با آن‌ها می‌خوابد از هر نوع گروهی هستند. زنی در وضع اجتماعی شبیه او. مددکار و همسرش که نیاز به کمی تفریح دارند. پزشک. و کشیش. بدیهی داستان میل‌های جنسی بی‌مرز برای انواع مختلف افراد در جامعه. در حالی که تنها کسی که مجازات می‌شود هستر است. نه دیگران .

هستر در نهایت پسر کوچکش را (پسری که با کشیش داشت) به نام وراج می‌کشد. زیرا پسر پشت سر هم فحشی که بر دیوار نوشته شده بود را تکرار می‌کند. هرزه هرزه هرزه هرزه. در ننگ داغ هاثورن پرل فرزند هستر نمادی از معصومیت است. فردی که نباید درگیر مسائل بزرگ‌ترها شود. در نهایت همسر هستر تمام اموالش را برای پرل به جا می‌گذارد هر چند پدر حقیقی او نیست و در تمام طول داستان تلاش کرده تا از پدر حقیقی‌اش انتقام بگیرد. این جا اما فرزندان هستر جدا از جامعه شمرده نمی‌شوند. پسر او خود کسیست که ننگی که جامعه بر پیشانی‌اش چسبانده را به او یادآوری می‌کند و هستر چاره‌ای نمی‌بیند جز آن که پاسخ این ناعدالتی را بر سر تنها کسی که توان کنترل کردنش را دارد بدهد! فرزندش...

نگاه پارکس به جامعه و به مسائل زنان شاید اندکی بیش از حد سیاه‌نمایانه باشد. و شاید با بی‌توجهی مطلق به مسائلی بسیار مهم، مثلاً مسئولیت هستر در قبال فرزند آوردنش، و ... سعی به ارائه تصویری ساده با راه حل‌هایی ردیکال و غیر عملی داشته باشد. هرچند نباید نمایش‌نامه را به عنوان مانیفستی برای ایده‌ها و راهکارها نگاه کرد. بلکه باید به او به عنوان فرصتی برای ابراز نگاه کرد. تلاشی برای ابراز رابطه‌ای پیچیده که برای مادر مجرد فقیر و سیاه پوست پیش می‌آید که مادر بودن را دوست دارد و هرگز نتوانسته حقی از خود داشته باشد. حتی در سطح فرزندآوری .

نباید فراموش کرد که فرزندآوری بیش از حد نقدی دورتاریخ بوده بر گردن زنان سیاه پوست

بخش سوم

بازی‌های زبانی

استفاده از المان‌های غیر زبانی به صورت زبانی!

در توضیحات نمایش بارها تاکید کرده که برخی دیالوگ‌ها باید اروم‌تر گفته شن و یا می‌تونن گفته نشن. انگار المان‌هایی مانند شدت صدا و تکرار صدا که خود زبان نیستند بلکه مولفه‌هایی از زبان هستند همان‌قدر اساسی و با اهمیت هستند

از سکوت به عنوان عنصری پویاتر از سکوتی که در تئاتر ابرود زیاد دیده می‌شه استفاده کرده زیرا سکوت رو همگام با معماری صحنه و فرم‌دهی شخصیت‌ها کرده. صحنه‌ی اول به تمامی چینش بازیگرها و سکوت هر کدوم مشونه که باید از هر نقش اطلاعاتی به تماشاچی بده

بارها به نحوه @یایستادن هنگام بیان دیالوگ و ... اشاره کرده. به میزانشن بازیگران بر صحنه بیش از صرفا حضور فیزیکی بلکه به عنوان ابزاری برای بیان استفاده کرده

شاید بتوان استفاده‌ی او از بازیگرهای یکسان برای چند شخصیت و نام‌هایی معنا دار هر شخصیت را نیز بخشی از این بازی‌ها دانست که نیاز به تحلیلی عمیق از هر شخصیت دارد

Rep and Rev-تکرار و بازنگری

تکرار و بازنگری تکنیکی‌ست که از جز و بلوز الهام گرفته شده. هنگامی که یک جمله عبارت (و حتی در کارهای سوزان لوری پارکس حالتی خاص از سکوت و حرکات بدنی) تکرار می‌شود اما با تغییرات بسیار اندکی (این تکنیک رو در فرم و کارگردانی رابرت ویلسون مشاهده می‌کنیم که سوزان لوری پارکس در دیالوگ واردش کرده)

این تکنیک جدا از تقویت ریتم باعث بازتعریفی معناهای قدیمی می‌شه. به شکلی که پارکس یک جمله‌ی بدیهی رو بیان می‌کنه و طی دیالوگ‌هایی که با شخصیت‌های دیگه داره معنانش رو اندکی تغییر می‌ده طوری که مخاطب نفهمه دقیق کجای صحنه معنای دیالوگ تغییر یافت

و البته با توجه بهاین نکته که جز بلوز فرم‌های مسویقیایی بوند که بنیادا متعلق به سیاه پوستان بودند. لوری پارکس با دیالکت مخصوص سیاه پوست ها و استفاده از ریتم های کلاسیک تقوت کرد

مونولوگ‌های اعترافی

هر کرکتر در زمانی از داستان مونولوگی دارد که راجع به خودش توضیح می‌دهد استفاده‌ی جدید پارکس از حدیث نفس اما در این جاست که این حدیث‌های نفس همیشه صادقانه، و صحیح نیستند. بعضی وقت ها شخصیت ها دارن دروغ می‌کن و حدیث نفس صوریه که دوست دارن دیده شن (مثل برخی از مونولوگ‌های کشیش) و یا برخی اوقات در یک مونولوگ تناقض‌های بسیاری دیده می‌شه زیر هر شخصیت به طور کامل از هویت و کیستی خودش مطمئن نیست. انگار با یک رشته‌ی افکار در حال تولد مواجهیم نه نتیجه‌ی یک انالیز کامل .

همسرایان؟

چند مونولوگ متعدد وجود دارد که توسط تمام شخصیت‌ها گفته شده. این مونولوگ‌ها دربارهی هستر گفته می‌شوندو حتیدر برخی جاها به شکل اول شخص بیان می‌شوند. پارکس از همسرایی شخصیت‌ها به عنوانصدایی که هستر رو نقد می‌کنه و دید جامعه نسبت به اون استفاده کرده. نکته‌ی جالب اینه که دید جامعه هم مثل دید خود شخصیت‌ها به خودشون مدا متناقض اما عمدتا به نتیجه‌ای منفی می‌رسه .

لکنت، تکرار، شکست

بیش‌تر در هستر و اعضای خانواده‌اش دیده می‌شه. یک طور ناتوانی در بیان خود و در حرف زدن که هم‌گام با شرایط دراماتیکیست که برای هستر انتخاب شده .

دیوار

استفاده زبانی و تصویری از دیوار پشت خانه نیست کارکرد جالبی داره. اولاً که دیوار دیوار خیابان است پس زبانی جمعی و هماگانی را القا می‌کند. یعنی بستر کلام خود جامعه است و خود شامل اطلاعاتی خیاتی: فقر. در این دیوار فحش‌هایی که به هستر داده شده رو می‌بینیم و سپس تمرین‌های هستر برای یاد گرفتن خواندن و نوشتن. این دیوار علاوه بر دادن ریتم تصویری با استفاده از زبان دیوار به عنوان یادگاری همیشه پشت سر هستر ایستاده: حروف A روی دیوار کماکان می‌کند همواره به یاد داشته باشیم. یادمان نمی‌رود که هستر همان هستر هائورن است و یادمان نمی‌رود که ننگی که بر بدن هستر زده شده بود حالا بر زندگی هستر زده شده. یادمان نمی‌رود که او فقیر است و یامان می‌رود که دوست دارد یاد بگیرد ننوسد و یادمان نمی‌رود عمری است در حرف الف الفبا گیر کرده

بازی های زبانی - سیاه پوست ها

معرفی بازی های زبانی مختلفی که جمع کرئم وی اون کاغذه

اخریشو راجع به زبان سیاه پوستان بذارم و نقد بر ان

حساسیت بر نوع انتخاب دیالوگ برای هر شخصیت

گویش شخصیت‌های سیاه‌پوست مشخصاً متعلق به خودشان است. گویش بچه‌ها واضحاً ریتمیک‌تر و پر جنب و جوش‌تر. گویش هستر شکننده‌گی‌های بیش‌تری دارد. گویش کشیش مرتب‌تر و محکم‌تر. زبان مددکار پر شرم و

زبان پزشک پیچیده و اشفته. هر شخصیت باتوجه به هویتش به شکل مشخصی حرف می‌زند که با دقت و ظرافت از دیگری جدا شده

نتیجه گیری کوتاه